



تمام مشکلات بشر این است که خیال می‌کند مرگ پوسیدن است و نه از پوست به در آمدن

آیت الله جوادی آملی در تفسیر سوره «ص» گفت: انسان حقیقتی است جاودانه که هرگز از بین نمی‌رود، بلکه مرگ را می‌میراند و مرگ تحت فشار برخورد انسان با او له می‌شود و از پا در می‌آید و انسان وارد صحنه برزخ می‌شود و دیگر مرگی نیست.

آیت الله جوادی آملی در تفسیر سوره «ص» گفت: انسان حقیقتی است جاودانه که هرگز از بین نمی‌رود، بلکه مرگ را می‌میراند و مرگ تحت فشار برخورد انسان با او له می‌شود و از پا در می‌آید و انسان وارد صحنه برزخ می‌شود و دیگر مرگی نیست.

سوره مبارکه «ص» همان طوری که از سیاق آن معلوم است و شواهد روایی هم تأیید می‌کند، در مکه نازل شد؛ سور مکی همان طوری که بارها ملاحظه فرمودید، عناصر محوری آنها اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق است. قسمت مهم صدر این سوره درباره توحید و وحی و نبوت است. کلمه «ص» اگر جزء حروف مقطعه باشد، نظیر سایر حروفی است که بحث آن در اول سوره مبارکه «بقره» گذشت؛ حروف مقطعه گاهی جزء آیه است؛ نظیر همین ص و القرآن ذی الذکر و گاهی خودش تنها یک آیه است؛ نظیر الم [1] و گاهی هم چند حرف جزء حروف مقطعه هستند؛ نظیر حم * عسق [2] که دو آیه را تشکیل می‌دهند. در بعضی از روایاتی که در کنزالدقائق [3] آمده ملاحظه فرمودید، «ص» نام چشمه‌ای است که از پایین عرش می‌جوشد و وجود مبارک پیغمبر (ص) در معراج از آن چشمه وضو گرفتند و نماز خواندند. برخی‌ها خواستند بگویند این «ص» اسمی از اسمای الهی است و آن اسمای حسنا که مُصدّر به «ص» هستند؛ نظیر صادق بودن، «صاد» از «سبیل الغی» بودن، صمدیت خدا و مانند آن را نشان می‌دهد و اگر اسم این سوره باشد که دیگر اسمی از اسمای حسنا «بلاواسطه» نیست، بنابراین اگر جزء حروف مقطعه باشد که بحث مبسوط آن در اول سوره مبارکه «بقره» گذشت.

واو در و القرآن ذی الذکر واو قسم است. خدا گاهی به قرآن حکیم سوگند یاد می‌کند [4] و گاهی به قرآن ذی الذکر سوگند یاد می‌کند؛ مستحضرید که سوگند ذات اقدس الهی در مقابل «بیته» نیست، بلکه به خود «بیته» است. سوگند در محاکم قضایی در مقابل «بیته» است که «الْبَيْتَةُ عَلَى الْمَدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَكْذَرَ» [5] مدعی باید «بیته» ارائه کند و منکر سوگند یاد می‌کند، اما سوگندهای قرآنی به خود «بیته» است نه در مقابل «بیته»؛ نظیر اینکه کسی ادعا می‌کند که الآن روز است و سوگند یاد می‌کند، می‌گوید به این آفتاب قسم الآن روز است؛ این شخص به خود دلیل سوگند یاد کرده است. اگر ذات اقدس الهی به چیزی سوگند یاد می‌کند؛ یعنی بررسی آن شیء مدعا را ثابت می‌کند. معارف توحیدی و وحی و نبوتی که در این سوره آمده، با ارزیابی و بررسی مطالب خود قرآن کریم ثابت می‌شود؛ قرآن کتاب استدلالی است و براهین اقامه می‌کند. مشکل بشر - بشر فعلی هم همین‌طور است و بسیاری از سور مکی مثل اینکه الآن نازل شده - الآن چه در شرق، چه در غرب، چه در بخش‌های خاورمیانه و دور، همین معرفت‌شناسی است از یک سو، انکار وحی و نبوت است از سوی دیگر، جهان‌بینی قاصر و محدود است از سوی سوم، محدودیت انسان است که انسان را یک حیوان ناطق می‌دانند از سوی دیگر و اگر در مسئله پزشکی هم ترقی کردند دیگر نمی‌دانند اگر انسان را پایین آوردند و تشخیص داروها و بیماری‌های انسان را از آزمایش بر روی موش گرفتند، فنّ شریف طب را هم در حدّ بیطاری پایین می‌آورند و مقام طبیب را هم به مقام بیطار منتزل می‌کنند.

انسان حقیقتی است جاودانه که هرگز از بین نمی‌رود، بلکه مرگ را می‌میراند و مرگ تحت فشار برخورد انسان با او له می‌شود و از پا در می‌آید و انسان وارد صحنه برزخ می‌شود و دیگر مرگی نیست، وارد «ساهره» قیامت می‌شود مرگی نیست، وارد بهشت می‌شود مرگی نیست؛ قرآن بارها به ما فرمود و فهماند که انسان مرگ را می‌میراند نه بمیرد، این حرف برای همیشه تازه است. مشکل بشر این است که خیال می‌کند مرگ آخر خط است، مرگ پوسیدن است و تا انسان زنده است باید در رفاه و نوش و لذت باشد. قرآن سوگند می‌خورد که این نام خداست و به نام خدا قسم که شما را نامور می‌کند. مگر نمی‌خواهید بمانید؟! اگر بخواهید بیوسید، انسان در حدّ اِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ [6] است که راهش فراوان است، اما اگر بخواهید بمانید، نامور شوید، ذکرتان و نامتان بماند این کتاب شما را نامدار و ماندگار می‌کند. فرمود: إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ [7] درست است «ذکر الله» است و نام خداست، اما نام خدا باعث می‌شود که اگر کسی متذکر این نام باشد برای همیشه می‌ماند؛ اگر بخواهید بیوسید، موجوداتی که می‌پوسند کم نیستند و شما هم در ردیف آنها قرار می‌گیرید، اگر می‌خواهید مثل فرشته‌ها بمانید راهش، راه ذکر است إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ این است و این حرف همیشه تازه است؛ اینها خیال می‌کنند انسان می‌میرد، مرگ آخر خط است و مرگ پوسیدن است، اما قرآن می‌گوید خیر، مرگ آغاز راه است انسان، مرگ را می‌میراند و بر این مرگ پیروز می‌شود، وارد صحنه‌های فراوان می‌شود که در آن‌جا اصلاً سخن از مرگ نیست.

تمام مشکلات بشر این است که خیال می‌کند مرگ پوسیدن است و نه از پوست به در آمدن، مثل جاهلیت حجاز؛ این جاهلیت جدید نظیر جاهلیت کهنه هر دو مشکلشان مشترک بود و این بود که می‌گفتند: اِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا [8] تا قرآن اینها را از این فکر پوسیدن در بیاورد و بگوید شما از پوست به در می‌آیید، شما مرگ را می‌میرانید و مثل فرشته ابدی هستید زمان می‌برد؛ اینها که اهل استدلال نیستند، قرآن کریم برای اینکه اینها را متفکر بار بیاورد می‌فرماید معرفت‌شناسی تنها حس و تجربه حسّی نیست، این کف فهم است و از این پایین‌تر دیگر ما سواد نداریم. نازل‌ترین درجه علم و دانش، حس و تجربه حسّی است؛ از این بالاتر تجرید عقلی کلامی است و از آن بالاتر تجرید عقلی فلسفی است و از آن بالاتر تجرید عقلی عرفان نظری است و از آن بالاتر راه «حَارِثَةُ بْنُ مَالِكٍ» و مانند است که راه مشاهده است، [9] همه اینها زیرمجموعه وحی انبیا و

معصومین(ع) است که آن در قله است، شهود تام است، معصوم است و مانند آن. تا بشر این راهها را طی کند و از معرفت‌شناسی حسی بالا بیاید تا تجرید عقلي و لاقل به کلام برسد زمان می‌برد؛ قرآن قدم به قدم دست اینها را می‌گیرد و می‌گوید آن کسی است که نظام را آفرید، آن کسی است که شما را آفرید، آن کسی است که آسمان و زمین را آفرید و حسابتان جمع باشد که شما برای ابدیت خلق شدید، شما برای اینکه نامدار باشید و نامتان بماند خلق شدید، شما خلیفه «الله» هستید و خلیفه باید کار «مستخلف‌عنه» را کند. دو چیز را باید «خلیفه الله» بداند: یکی اینکه بداند جانشین چه کسی است، برای اینکه می‌خواهد کار او را انجام بدهد و یکی اینکه حوزه خلافت خودش را بداند؛ دیگر لازم نیست کسی پیغمبر و امام باشد، در همان محدوده‌ای که انسان به سر می‌برد کار «خلیفه الله» را انجام می‌دهد.

خلافت الهی درجاتی دارد و خلافت نظیر نبوت و رسالت نیست که منصب خاص باشد و به آنها عطا کنند، هر انسانی می‌تواند در حدّ خودش خلیفه الهی باشد؛ با این شرط که اولاً هم «مستخلف‌عنه» خود را به اندازه خود بشناسد و ثانیاً حوزه خلافت و مأموریت خودش را هم تشخیص بدهد تا در آن حوزه چه کاری انجام بدهد و مدیر و مدبّر باشد. اصرار قرآن کریم این است که خدا نام دارد، ذکر دارد و این کتاب ذی الذکر است، شما را می‌خواهد نامدار کند إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ؛ در قبال این افکار نورانی، کسانی هستند که دو مشکل جدی دارند: یکی اینکه عزّت و اعتلا و مستکبر و مقام‌خواهی دارند و دیگر اینکه سعی می‌کنند خود را از دیگران جدا کنند؛ مانند اینکه می‌گویند «شَقَّ عَصَا» کرده [10] و فی شِقَاق [11] است. مستحضری که اگر جایی صاف و هموار باشد دیگر دو شق نیست، اما اگر درّه باشد یکی در آن طرف درّه قرار می‌گیرد و یکی در این طرف؛ اینها سعی می‌کنند فی شِقَاق باشند؛ یعنی در یک شقّ دیگر، در یک جناح دیگر و از توده مردم جدا باشند. این خودبرتربینی، این غرور و این کبریا طلبی باعث می‌شود که «عصا»ی مسلمین را «شق» کند، وحدت مسلمین را «شق» کند و داعیه‌ای داشته باشد؛ این دو چیز که یکی محصول دیگری است، درد خانمان‌برانداز این مستکبران است. فرمود: بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ؛ عزّت اینها عزّت دروغین است، در سوره مبارکه «بقره» بحث آن گذشت که فرمود: وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ؛ [12] وقتی یک آمر به معروف و یک ناهی از منکر به اینها می‌گویند از خدا بپرهیزید، اینها عزیز بی‌جهت هستند أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ در اثر «اثم» و گناه و معصیت خود را عزیز و نفوذناپذیر کردند؛ این گروه که عزیز بی‌جهت هستند ذلیل باجهت می‌باشند، چون نمی‌شود هر دو طرف خلاف باشد.

اگر يك فرد یا ملتی عزّتش دروغین و بی‌جهت بود، ذلتش راستین است و باجهت، چون دیگر معنا ندارد که هم این دروغ باشد و هم آن دروغ، این يك اصل و اصل دوم اینکه قیامت هم ظرف ظهور حق است، هر چه حق است در ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقُّ [13] ظاهر می‌شود، چون عزّت اینها دروغ بود و ذلت اینها راست بود در قیامت ذلت و «هوان» و «هون» و خواری و رسوایی اینها روشن می‌شود این هم اصل سوم؛ لذا در آیاتی دارد اینها عذاب «هون» [14] دارند، عذاب «مهین» [15] دارند، «خزي» [16] آخرت دارند و مانند اینها؛ گذشته از عذابی که در سوره «نساء» آمده است كَلِمًا تَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا [17] گذشته از آن سوختن جسم، عذاب روح هم هست که رسوا هستند؛ این رسوایی که ذلت است، ذلت صادق است و آن عزّتی که در دنیا داشتند، عزّت کاذب بود که إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ و اینها چون در عزّت کاذب هستند سعی می‌کنند که صف خودشان را از جامعه جدا کنند؛ جامعه را اولاً «مُنشَق» می‌کنند به دو شقّ مثل درّه و سیل که می‌آید این بستر یکسان کوه را به دو قسمت تقسیم می‌کند و درّه درست می‌کند؛ در یک جهت خودشان و مستکبران دیگر قرار دارند و در جهتی توده مردم قرار دارند. فرمود: ص وَالْقُرْآنُ ذِي الذِّكْرِ * بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ هَسْتَنَدُ يَك، آن عزّت بی‌جهت باعث شقاق اینهاست دو؛ به اینها اعلام کن که بسیاری از افراد به همین عزّت دروغین و «شیقاق» مبتلا بودند و ما آنها را به دست عذاب سپردیم كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَا تَحْنِمْ مَنَاصٍ.

پرسش: استاد! نامور شدن در دنیاست یا در آخرت؟

پاسخ: در دنیا و آخرت نام اینها می‌ماند. در مثال‌های قبلی هم داشتیم که الآن در این هفت میلیارد بشر چند نفر هستند که نامشان باقی مانده، همین پنج شش پیامبر می‌باشند که هفت هشت میلیارد بشر را دارند اداره می‌کنند؛ ابراهیم هست و موسی هست و عیسی هست و وجود مبارک پیغمبر(ص)، اینها هستند که جهان را می‌گردانند. فرمود اینها می‌مانند و گرنه در مورد آن سلاطین و آن پادشاهان گذشته فرمود: جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ [18] فرمود شما کتاب‌های تاریخ را ورق بزنید و نبش قبر نکنید تا از لای کتاب تاریخ نام اینها را در بیابید، فرمود ما اینها را حدیث قرار دادیم. روزی در این مملکت ساسانی بودند، سامانی و مانند آنها بودند، طرزی اینها را ما برمی‌داریم که كَأَنَّ لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ؛ [19] اینها که ریشه‌های دویست ساله، سیصد ساله کمتر و بیشتر داشتند – تعبیر قرآن این است که – ما طرزی اینها را ریشه‌کن می‌کنیم که گویا اصلاً دیروز در این سرزمین نبودند كَأَنَّ لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ. می‌دانید يك چنار کهنسالی که صد سال سابقه دارد وقتی این را کردند گودالی پیدا می‌شود و مدت‌ها این جایش خالی است، اما يك علف يك سانی که در کنار نهر سبز است، وقتی این علف را شما بکنید معلوم نیست که دیروز در این جا علفی بود. فرمود اینها که ریشه کهن داشتند دویست سال، سیصد سال ما طرزی اینها را ریشه‌کن می‌کنیم – مثل يك علف يك سانی – که گویا دیروز در این سرزمین نبودند. این همه آثاری که برای پهلوی در خیابان و بیابان بود، هر جا می‌رفتی تبلیغ پهلوی بود بعد از انقلاب هیچ خبری از اینها نیست كَأَنَّ لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ، اما نام شهدا، نام انبیا و نام اولیا هست. بارها به عرضتان رسید هفتاد یا هشتاد میلیون کم نیست، هفتاد هشتاد میلیون نفر را اینها در جنگ جهانی اول و دوم در کمتر از پنجاه سال گشتند؛ بسیاری از شماها حتی نمی‌دانید چقدر کشته دادند، چه رسد به افراد عادی! وقتی شماها اصلاً ندانید که هفتاد یا هشتاد میلیون کشته شدند افرادی عادی هم یقیناً نمی‌دانند، اما 72 نفر در 1400 سال قبل شهید شدند هنوز هم که هنوز است شرق و غرب را اینها گرفتند، این معنای ماندن است؛ اینها را هر چه خواستند نگه ندارند نشد و آنها را هر چه خواستند مستور

بکنند نشد. پانصد سال «بنی‌العباس» با قبر مطهر حضرت جنگیدند نشد، اموی جنگید، مروانی جنگید، پنج قرن «بنی‌العباس» جنگید نشد، هشتاد میلیون را در همین قرن کشتند! پرسش: موارد نسخ را می‌شود پیدا کرد الان خلفای سه گانه... .

پاسخ: آنها هم در پناه قرآن و عترت هستند، آنها هم به نام دین هستند و اگر به نام دین نبود نمی‌ماندند. اینها هم در پناه غدیر سقیفه را نگه داشتند، اینها هم در پناه اهل بیت این را نگه داشتند، اینها به برکت غدیر و به عنوان خلیفه نام خودشان را حفظ کردند. اینها اگر وجود مبارک پیغمبر نبود، مسئله خلافت و امامت نبود نمی‌ماندند، اینها به برکت آنها ماندند.

غرض این است که اینها خیال می‌کنند که می‌مانند؛ یعنی سلاطین و طاغیان، در حالی که همه اینها رخت برمی‌بندند. فرمود هیچکدام از اینها نمی‌مانند، منتها در هنگام مرگ، استغاثه اینها بلند است می‌گویند: «وَلَا تَحِينَ مَوَاصٍ اَيْنَ «لَا» همان لای نفی جنس است که «تاء» بر آن اضافه شده و کار او را انجام می‌دهد و فقط روی زمان در می‌آید مَوَاصٍ در مقابل «مَبَاصٍ» است؛ شعری هم امرؤالقیس دارد که در مصرع اول «تنوص» است و در مصرع دوم «تبوص» است، «مَبَاصٍ» برای تقدّم است و «مَوَاصٍ» برای تأخّر، این «وَلَا تَحِينَ مَوَاصٍ» یعنی دیگر زمان گذشت، فرصت نیست و تأخیر ممکن نیست، الآن آخرین فرصت است و از این به بعد دیگر فرصتی نیست. «مَبَاصٍ» نیست؛ یعنی دیگر تأخیر نیست و مهلت نیست. «مَبَاصٍ» نیست؛ یعنی تقدّم نیست و «مَبَاصٍ» نیست یعنی تأخّر نیست. آن بیت امرؤالقیس مصرع اولش «تنوص» است و مصرع دوم آن «تبوص» است که آن را مرحوم شیخ طوسی در تبیان [20] نقل کرد.

فرمود اینها مشکل جدی دارند، چون جهان‌بینی، معرفت‌شناسی و توحید آنها ناقص است انسان را نشناختند و چون انسان را نشناختند، گفتند مگر می‌شود انسان فرستاده خدا باشد؟! وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ، البته انبیا که می‌آیند معلم کتاب و حکمت، «مزکی» نفوس، مبشّر و منذر هستند؛ در بین این عناوین پنج‌گانه این تبهکاران با «انذار» روبه‌رو می‌شوند. اینها از علم کتاب، از علم حکمت، از تزکیه نفوس، از تبشیر به بهشت طرّفی نیستند، حداقل از «انذار» می‌خواستند بهره‌مند شوند که این هم نشد و تعجّب آنها این است که مگر می‌شود بشر از طرف ذات اقدس الهی پیام بیاورد؟! اگر پیامی هست باید به وسیله فرشته‌ها باشد! خدا مرحوم آقا سید نورالدین اراکی را که این کتاب القرآن و العقل نوشته غریق رحمت کند! این کتاب برای همان بزرگواری است که اهل اراک بود، مرحوم آقای اراکی (ره) خدمتشان درس خواندند و خیلی ایشان را اجلال کردند و با بزرگواری برای این کتاب مقدّمه نوشتند؛ سه جلد کتاب است که متأسفانه تمام نشده و این کتاب را به نام القرآن و العقل به تنهایی نوشته است. در جبهه جنگی که علیه انگلیسی‌ها در عراق راه افتاده بود این بزرگوار در جبهه بود و گاهی هم در اثنای این کتاب می‌فرماید به این قسمت آیه که رسیدیم در فلان قسمت موصول هستیم و هیچ کتابی نزد من نیست، فقط معالم است که دارم به بجهام درس می‌گویم، تنها خودش بود در خدمت قرآن کریم، منتها حافظه خیلی قوی داشت و این سه جلد کتاب القرآن و العقل را نوشتند که مرحوم آقای اراکی این را ترویج کرده و مقدمه هم برای آن نوشتند.

این بزرگوار در آن القرآن و العقل می‌گوید شما می‌گویید فرستاده خدا باید فرشته باشد، بله این هم فرشته است؛ بله ظاهر او اُتَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، اما باطنش اِثْمًا اُتَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ یُوحِی اِلَیَّ [21] است. شما اگر ظاهر او را بخواهید ببینید، ظاهرش که پیغمبر نیست، ظاهرش یَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ [22] است و مثل شماست، روح و قلب او که نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ [23] او در حقیقت فرشته است، فرشته یعنی موجود مجرد منزّه معصوم، حالا اگر بدنش بال و پر دارد آن چیز دیگری است و مربوط به بدن است، بدن که تأثیری ندارد؛ ایشان می‌فرماید شما می‌خواهید پیامبر فرشته باشد او هم فرشته است. فرشته یعنی موجود مجرد عقلانی که بتواند با ذات اقدس الهی رابطه داشته باشد، او هم همان است. غرض این است که چه تعجّبی دارید؟! علت تعجّبتان این است که شما انسان را نشناختید و سرّش این است که معرفت‌شناسی شما همان حسّی و تجربه حسّی است وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ.

پرسش: جنبه معرفت‌شناسی یعنی چه؟

پاسخ: معرفت یعنی علم و دانش، علم و دانش همین پنج شش قسم است. ما گاهی از راه حِس چیزی را می‌شنویم، می‌بینیم، بویایی داریم و مانند اینها، گاهی با برهان عقلی درک می‌کنیم و گاهی با مشاهدات درک می‌کنیم، اینها راههای معرفت‌شناسی است؛ آن کف معرفت‌شناسی این است که انسان از راه چشم و گوش چیزی را بفهمد. این استدلال‌های عقلی، تجرید عقلی است که پشتوانه آن تجربه حسّی است. وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ اگر مُنْذِرِ آمد اینها تعجّب می‌کنند؛ جای تعجّب ندارد، انسان می‌تواند فرستاده الهی باشد.

وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ، چون درک نمی‌کنند که انسان دارای روح مجرد است یك، «خلیفة الله» است دور می‌تواند با «الله» رابطه داشته باشد سه، خدای سبحان یا «بلاواسطه» یا «من وراء حجاب» یا با ارسال رسول با او سخن می‌گوید چهار، اینها را چون درک نمی‌کنند می‌گویند: هَذَا سَاحِرٌ یك، کَذَّابٌ دو، حالا یا در یك مقطع هر دو تهمت را زدند یا بعضی‌ها گفتند «ساحر» است و بعضی گفتند «کَذَّاب» یا در مقاطع گوناگون «ساحر»، «کَذَّاب»، «مُفْتَرِی»، [24] «مجنون»، [25] «کاهن» [26] و «شاعر» [27] گفتند؛ این عناوین سوئی که به ذات مقدس حضرت رسول (ص) اسناد دادند یا برای اقوام و اشخاص مختلف بود یا برای مقاطع مختلف بود یا در فرصت‌های گوناگون بود و بعضی‌ها را هم جمعاً می‌گفتند هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ با اینکه می‌دانستند او امین است. گاهی یك حادثه تلخ باعث می‌شود که شخص «افاك» و «کَذَّاب» شود؛ این جریان جعفر «کَذَّاب» این‌طور نبود که او زیاد دروغ می‌گفت، «کَذَّاب» بالأخره یا مبالغه است یا حرفه و پیشه است، این‌طور نبود که او زیاد دروغ می‌گفت یا پیشه او کذب و دروغ بود، یك داعیه بزرگ داشتن ولو در یك مقطع باشد انسان را «کَذَّاب» می‌کند، «افاك» هم همین‌طور است.

در «افاك» لازم نیست کسی پُردروغ باشد يك، پیشه و حرفه او دروغ گفتن باشد دو، اگر کسی يك دروغ جَدِّي مهم بگوید از او به «كذاب» و «افاك» یاد می‌کنند وگرنه وجود مبارك حضرت را به صادق بودن و امین بودن می‌شناختند، منتها این داعیه چون داعیه‌های بزرگ بود می‌گفتند این «كذاب» است. أَجْعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا؛ ما چندین خدا داریم به مشکل ما نمی‌رسد، چه رسد به اینکه يك خدا باشد؛ مگر يك خدا می‌تواند مشکل همه مردم را حل کند؟ این «جَعَلَ» یعنی «حَكَمَ» در بعضی از سوره مثل آیه سوره مبارکه «زخرف» و مانند اینها دارد وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ رِإْنًا، [28] جَعَلُوا نه اینکه اینها قرار دادند یعنی حکم کردند، وگرنه به قرار اینها نیست که بیایند ملائکه را مؤنث کنند یا دختر قرار دهند، این «جَعَلَ» یعنی «حَكَمَ»، «أَحْكَمَ» که آله‌ای در کار نیست و فقط يك خدا هست؟ این يك شيء تعجب‌برانگیزی است و این مبالغه هم است؛ به جای «عجیب»، «عُجَاب» گفتن صیغه مبالغه است.

مشکل اساسی اینها در معرفت‌شناسی این بود که محققین آنها - که قبلاً گذشت - تکوین را با تشریع مغالطه کرده بودند و جاهل‌های اینها که گرفتار تقلید بودند قبول و نکول اینها محوری داشت و آن حرف‌های نیاکانشان بود؛ هر حرف‌هایی را که نیاکانشان زده بودند اینها می‌گفتند حق است و اگر چیزی آنها نگفته بودند اینها می‌گفتند حق نیست؛ در اثبات و قبول می‌گفتند: إنا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أَمَةٍ وَ إنا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ [29] در نکول و نفی می‌گفتند: ما سَمِعْنَا بهذا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ [30] چون آنها نگفتند، پس نیست و چون آنها گفتند، پس حق است. این کسی که مقلدانه حرکت می‌کند تصدیق و تکذیب او، اثبات و نفی او تابع اثبات و نفی نیاکان اوست؛ این دو اصل را قرآن کریم از این گروه نقل می‌کند، هر جا می‌خواستند بگویند این مطلب حق است می‌گفتند: إنا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أَمَةٍ وَ هر جا می‌خواستند بگویند این مطلب ناحق است می‌گفتند: ما سَمِعْنَا بهذا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ، اما دین آمده گفته: أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا [31] شما قبول و نکول را به دست افراد غیر عاقل دادید، آنها خودشان راه نیفتادند، عقل و فکر ندارند چرا به دست آنها می‌دهید؟! این از بهترین راه‌های قرآن کریم است که فرمود انسان دو سیم خاردار دارد و دو طرف او بسته است؛ بخواد رأي مثبت بدهد، الا ولابد باید یقین داشته باشد یا حداقل طمأنینه و بخواد رأي منفي بدهد الا ولابد باید یقین داشته باشد یا طمأنینه، هم لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ [32] است، هم بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ [33] است فرمود بالاخره می‌خواهی رأي بدهی، چیزی را اثبات کنی، چیزی را نفی کنی، چیزی را تصدیق کنی و چیزی را تکذیب کنی، این‌چنین نباشد که در تصدیق و تکذیب رها باشی، اسلامی حرف بزنی و جاهلی فکر کنی، اگر کسی برهان نداشت، سر تکان داد، امضا کرد و قیام و قعود داشت این اسلامی حرف زد و جاهلی فکر کرد او در قیامت با جاهلیت محصور می‌شود، برای اینکه برای تصدیق و تکذیب معیاری نداشت.

این دو آیه، دو سیم خاردار است، بخواهی از آن طرف بروی مرز بسته است یا از این طرف فرار کنی مرز بسته است، بخواهی چیزی را بپذیری لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، بخواهی چیزی را نفی کنی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ. تا صد درصد یا طمأنینه حاصل نشد تکذیب نکنید، تا صد درصد یا طمأنینه حاصل نشد تصدیق نکنید؛ در استخر علم انسان شنا می‌کند که این می‌شود دین، از این شیرین‌تر؟! از این زیباتر؟! این کتاب را آدم بالای سر می‌گذارد این مسئله قرآن به سر گذاشتن توقیفی نیست که همان لایالی قدر باشد هر شب انسان می‌تواند قرآن به سر داشته باشد. می‌گوید شما در استخر علم شنا کن، در منزل خودت يك استخر علم داشته باشی و در علم شنا کن! بالاخره انسان یا تکذیب می‌کند یا تصدیق و یا قبول می‌کند یا نکول، هر دو فرمود باید عالمانه باشد. انسان یا تابع است یا متبوع، اگر متبوع بود، مرجع بود، استاد بود، رهبر بود، مسئول بود باید عالمانه باشد و همچنین تابع بود باید عالمانه باشد. این دو آیه سوره مبارکه «حج» همین‌طور است که فرمود: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ * ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ [34] بدون علم حرکت می‌کند يك عده را به دنبال خود راه‌اندازی می‌کند و می‌خواهد آنها را گمراه کند، برخی هم يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ [35] به دنبال هر کسی راه می‌افتد. فرمود اگر تابع و مقلد محققانه باشد، متبوعی محققانه باشد؛ از این شیرین‌تر که هیچکس حق ندارد بدون علم نفس بکشد و باید عالمانه و محققانه باشد؟! بالاخره در تقلید که نباید مقلد باشد، در تقلید باید محقق باشد.

فرمود اینها عالم نبودند که این حرف را زدند، بعد رفتند تصمیم بگیرند که جلوی رشد نبوت حضرت (ص) را بگیرند وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ افْرَادٍ مُتْرَفٍ وَ مُسْرِفٍ وَ سَرْمَايَةِ دَارٍ وَ به تعبیر امام (ره) مرفهان بی‌درد [36] به یکدیگر گفتند بروید أَنْ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ؛ بروید این پایگاه بتکده‌تان را حفظ کنید بت‌پرستی‌تان را حفظ کنید، بت‌تراشی‌تان را حفظ کنید و بت‌فروشی‌تان را حفظ کنید، برای اینکه این که آمده - معاذ الله - جاه‌طلب است؛ او مقصدي دارد، مرادي دارد، هَدَفِي دارد و می‌خواهد به بهانه توحید، بساط بت‌پرستی ما را برچیند و خودش بر ما حکومت کند، إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ حرفی است که مستکبران زمان پیامبر (ص) می‌زدند و حرفی است که فرعون می‌زد که می‌گفت او و هارون دوتایی تصمیم گرفتند که شما را از این سرزمین بیرون کنند؛ آیه 24 سوره مبارکه «مؤمنون» این است: فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ که جریان حضرت نوح این‌طور است، لکن فرعون هم مشابه این حرف را می‌زد؛ این تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ [37] که قرآن دارد چه ملحدان، چه مشرکان، چه وثنی و چه صنمی يك درد مشترك داشتند؛ هم در عصر وجود مبارك نوح و هم در عصر وجود مبارك موسی و هارون این حرف را می‌زدند که می‌گفتند اینها جاه‌طلب هستند، غرض سیاسی دارند و می‌خواهند بر ما مسلط شوند و مانند آن.

يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بهذا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ [38] پدران ما چنین چیزی نگفتند که کسی انسان باشد و از طرف ذات اقدس الهی پیام بیاورد، اینکه نیست؛ این إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ هم همین است. در سوره مبارکه «قصص» آیه 36 به این صورت است فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُقْتَرِيٍّ وَ مَا سَمِعْنَا بهذا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ، چون آنها نگفتند بنابراین موسی و هارون پیامبر نیستند؛ آنها که مقداری فکر می‌کردند که استدلالی حرف بزنند،

می‌گفتند بشر نمی‌تواند با خدا رابطه داشته باشد و آنها که مقلید محض بودند، می‌گفتند نیاکان ما که این حرف را زده بودند و از اینها نشنیدیم، چون از اینها نشنیدیم پس مطلب باطلی است.

این تعبیر در غالب این اقوام و ملل بود که می‌گفتند: إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ، برای این‌که هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ وجوه دیگری هم گفتند که ظاهراً آنها تام نیست. ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْهَائِي که قبل از ما بودند نیستند، معاصران ما هم چنین حرفی نشنیدند و نگفتند ما از اینها چیزی نشنیدیم. بنابراین إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ این ساختگی است؛ مسئله نبوت، وحی، فرشته، توحید - معاذ الله - اینها ساختگی است و این شخص هدفی جز برتری‌طلبی ندارد و اگر رسالت حق باشد و وحی‌یابی حق باشد چرا برای ما نازل نشده و چرا او پیامبر شده أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدْعُوا عَذَابٍ.

پی‌نوشتها

- [1]. سوره بقره، آیه 1.
- [2]. سوره شوری، آیات 1 و 2.
- [3]. کنزالدقائق، ج 11، ص 202؛ «وَأَمَّا ص فَعَبْنٌ تَتَّبَعُ مِنَ تَحْتِ الْعَرْشِ وَ هِيَ الَّتِي تَوَضَّأُ مِنْهَا النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله و سلم) لَمَّا عُرِجَ بِهِ وَ يَدْخُلُهَا جَبْرَائِيلُ (عليه السلام) كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَهُ فَيَعْتَمِسُ فِيهَا ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا فَيَنْقُصُ أَجْنَحَتَهُ فَلَيْسَ مِنْ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ أَجْنَحَتِهِ إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْهَا مَلَكًا يُسَبِّحُ اللَّهَ وَ يَقْدِسُهُ وَ يُكَبِّرُهُ وَ يُحَمِّدُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».
- [4]. سوره یس، آیه 2؛ وَ الْقُرْآنَ الْحَكِيمَ.
- [5]. مستدرک الوسائل، ج 17، ص 368.
- [6]. سوره فرقان، آیه 44.
- [7]. سوره زخرف، آیه 44.
- [8]. سوره مومنون، آیه 37.
- [9]. الکافی (ط - اسلامی)، ج 2، ص 54؛ «كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ وُضِعَ لِلْحِسَابِ وَ كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ كَأَنِّي أَسْمَعُ عَوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ...»
- [10]. الکافی (ط - اسلامی)، ج 5، ص 170؛ «قَدْ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ».
- [11]. سوره بقره، آیه 137؛ سوره فصلت، آیه 52.
- [12]. سوره بقره، آیه 206.
- [13]. سوره نبا، آیه 39.
- [14]. سوره انعام، آیه 93؛ الْيَوْمَ نَجْزِي عَذَابَ الْهَوْنِ.
- [15]. سوره بقره، آیه 90؛ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ.
- [16]. سوره بقره، آیه 85؛ خُرِّيْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.
- [17]. سوره نساء، آیه 56.
- [18]. سوره مومنون، آیه 44.
- [19]. سوره یونس، آیه 24.
- [20]. التبیان، ج 8، ص 542؛ «أَمِنْ ذِكْرِ لَيْلِي إِذْ نَأْتِيكَ تَبُوصٌ *** فَتَقْصُرُ عَنْهَا حَطْوَةً وَ تَبُوصٌ».
- [21]. سوره کهف، آیه 110.
- [22]. سوره فرقان، آیه 7.
- [23]. سوره شعراء، آیات 193 و 194.
- [24]. سوره سباء، آیه 43؛ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّكَتَرٍ.
- [25]. سوره حجر، آیه 6؛ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ.
- [26]. سوره طور، آیه 29؛ فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ.
- [27]. سوره انبیاء، آیه 5؛ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ.
- [28]. سوره زخرف، آیه 19.
- [29]. سوره زخرف، آیه 22.
- [30]. سوره مومنون، آیه 24.
- [31]. سوره مائده، آیه 104.
- [32]. سوره اسراء، آیه 36.
- [33]. سوره یونس، آیه 39.
- [34]. سوره حج، آیات 8 و 9.
- [35]. سوره حج، آیه 3.

- [36]. صحیفه امام، ج 21، ص 86؛ «آنهايي هم كه تصور مي‌كنند سرمايه‌داران و مرفهان بي‌درد با نصيحت و پند و اندرز متنبه مي‌شوند و به مبارزان راه آزادي پيوسته و يا به آنان كمك مي‌كنند آب در هاون مي‌كوبند».
- [37]. سوره بقره، آيه 118.
- [38]. سوره مومنون، آيه 24.